

سپاس دکتر رضا براهنی از کانون فرهنگی سپاس

ریاست، نایب ریاست و هیأت مدیران محترم کانون فرهنگی سپاس: با سلام، و عرض ارادت خالصانه به تک تک شما عزیزان:

سرکار خانم مهندس طهورا طباطبایی

جناب آقای دکتر مهرداد حریری

جناب آقای مهندس اسماعیل زاهدی

جناب آقای حسن زرهی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

جناب آقای اسد زرین مهر

جناب آقای مهندس بهزاد شایان تال جامع علوم انسانی

جناب آقای مهندس حبیب شفیعی

جناب آقای سعید طاهری

جناب آقای دکتر داود فرمانی

جناب آقای دکتر رضا مریدی

صد قیامت بگذرد، و آن ناتمام

شرح عشق ار من بگویم بر دوام

مولای روم

تشویق و ترغیبی که از کار ناچیز ادبی و اجتماعی من در طول دو روز ۲۵ و ۲۶ ماه

ژوئن ۲۰۰۵، در تورتو به عمل آورده‌اید، برای من در میان معناها و ارزش‌های بسیار، یک معنا و ارزش بسیار مهم نیز دارد، و آن، این‌که من فرد باید بیش از این‌ها به فکر امری باشم که لایق جمع، جمع با لیاقت باشد. اجازه بدهید بگویم چنین چیزی نیازمند ریاضت از نوعی دیگر است: دقت در خود، و دقت در هستی آدم‌هایی از نوع خود. اجازه می‌خواهم بگویم - به عنوان یک نویسنده و شاعر ایرانی، و یا شاعر و نویسنده در معنای عام این دو کلمه - که هنرمند بودن و هنرمند ماندن تکلیف شاقی است که برخاسته از تنهایی اوست، و منتهی شونده به غربت مدام او. در میان نویسندگان و شاعران خودمان، به سرنوشت سه تن، بیش از همه اندیشیده‌ام: نیما یوشیج، صادق هدایت، و فروغ فرخزاد؛ آدم‌های تنهای غربی که هر قدر بیشتر درون خود غرق شده‌اند، بیشتر و بهتر لایق جمع، جمع با لیاقت شده‌اند. یادگیری زیستن، بی‌فاصله با خود، تکلیفی است سنگین، و کم‌ترین خسران آن به خود آدم، از چشم دیگران، این است که آدم و اعمالش غیرقابل پیش‌بینی جمع می‌شود. دوستان ملامت می‌کنند که در این لحظه نباید این حرف را زد و آن حرف را نزد، و دشمنان فریاد برمی‌آورند که دیدید چه گفت به جای آن‌که چه می‌بایست گفت! و من از اعماق جانم شجاعت شما را می‌ستایم، که جایزه‌ی شما درست در زمانی نصیب من شد که اشتغال ذهنی‌ام، بیش از هر زمان دیگر، با فکرهای دشوار خودم بود: ما نویسندگان ایران، به‌طور کلی نویسندگان سراسر جهان، در برابر ظلمات جهان صف کشیده، ایستاده‌ایم. احساس می‌کنیم، بفهمی نفهمی، که در اعماق این ظلمات هزار توبه، چشمه‌ی روشنی نیز محتملاً می‌گذرد، چشمه‌ای که قطره‌ای از آن می‌تواند لمح‌های از این دوری، از این مفارقت بکاهد. تسکین ساده برای ما کافی نیست. اگر تسکین پیدا کردیم، باید آن را به نفر بعدی هم تذکر دهیم. راه بازگشت به گذشته از ما سلب شده. تنها موقعی که ناگهان شروع می‌کنیم به حرف زدن، و گفتن چیزی، می‌فهمیم که بیداریم، نه خواب. چطور بگویم، جایزه‌ی شما، درست در زمانی مرا غافلگیر کرده که من در برابر این ظلمات ایستاده‌ام. بدانید که اگر لحظه‌ای روشنایی نصیب شد، آن را با شما و مردمان دیگر در میان خواهم نهاد.

من این لحظه‌ی ایستادن در برابر ظلمات را، این لحظه‌ی انتظار روشنایی را، عشق می‌خوانم. خواستم نام آن را با شما، که این همه در طول ماه‌ها برای من ناچیز زحمت کشیده‌اید، در میان بگذارم. گفتن سر درون با دیگران، پیوسته دشوار بوده است.

ایستادن با عشق در برابر ظلمات جهان، برای شنیدن صدای روشنایی، نوعی جرأت
بی‌بازگشت و بی‌اجر و مزد است. سپاس می‌گذارم. به انتظار می‌ایستم.

رضا براهنی

یکم جولای ۲۰۰۵ تورنتو



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی